

ایینه پژوهش

سال سی و پنجم، شماره پنجم
آذر دی ماه ۱۴۰۳
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۰۹

۲۰۹

دوماهنامه
آینه پژوهش

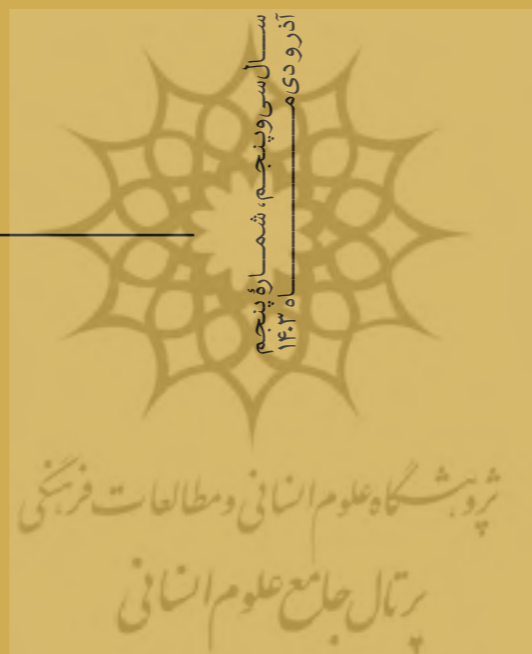
Ayeneh-ye- Pazhoohesh

Vol.35, No.5 Dec 2024 - Jan 2025

A bi-monthly journal exclusively
review & information dissemination

209

dedicated to book critique, book
in the field of Islamic culture



چاپ نوشت (۱۶) | نسخه شناسی مصاحف قرآنی (۲۱) | کرامات و احوالات
غریبه | امکان سنجی استفاده نفسییر عیاشی از کتاب القراءات سیاری |
سفرنامه های به زبان اردو درباره ایران | آینه های شکسته (۶) | چند اطلاع
تراثی درباره حیات علمی عالم و ادیب امامی | اشعار تازه یاب از شاعران
دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر (۲) | برهان المسلمین | پیک
معتمد | نامه ای از محقق طوسی و بحثی لغوی درباره یک عبارت |
خراسانیات (۲) | یادداشت های لغوی و ادبی (۲) | نقد تصحیح دیوان امیر
عارف چلبی | طومار (۸) | تکملة اللطائف و نزهة الطرائف (متنی فارسی از
سده ۵ ق) | گشت و گذاری در «میراث ادیبان شیعه» | طلوع و غروب یک
نشریه | نگاهی انتقادی به کتاب الفصوص فی علم النحو و تطبیق
قواعد علی النصوص | **نکته، حاشیه، یادداشت**

پیوست آینه پژوهش | سبک کار مورخان حرفه ای در تاریخ نگاری اسلامی پیش از عصر تألیف

مجدد جلیسه | مرتضی کریمی نیا |
رسول جعفریان | امیرحسین
خوردوش | ایلا عبیدی | حیدر
عیوضی | رسول جزینی | زقیه
فراهانی | امیرحسین آقامحمدی |
سیدمحمدحسین | میرفخرانی |
امیدحسین نژاد | آریا طیب زاده |
میلاد بیگلر | سیدعلی
میرافشاری | علی زاد | بهروز
ایمانی | پرینسا سنجابی |
مردم شیرازی | جواد آسه | علیرضا
خرابی | آریا طیب زاده |
سپهر رمضانپور | اصفهانی



پرتال
دوماهنامه
آینه پژوهش
Jap.isca.ac.ir

تکملة اللطائف و نزهة الطرائف (متنی فارسی از سده ۵ق)

تألیف ابومحمد عبدالعزیز بن عثمان الحبري

بهرروز ایمانی

| ۴۶۷-۴۹۵ |

تقدیم به استاد سیدعلی آل داود

به پاس احیای تاج القصص

۴۶۷

آینه پژوهش | ۲۰۹

سال ۳۵ | شماره ۵

آذر دی ۱۴۰۳

چکیده: تکملة اللطائف و نزهة الطرائف تألیف ابومحمد عبدالعزیز بن عثمان الحبري، از متون فارسی ناشناخته در سده ۵ قمری است که احمد بن محمد بن منصور ارفنجنی (زنده در ۴۷۵ق) در کتاب قصص الانبياء خود از این اثر و مؤلف آن نام می برد و استفاده بسیار از آن کرده است. چنان که ارفنجنی اشاره می کند، حبری در اثر خود جز قصص انبیا، فایده های دیگر نیز جمع کرده و آنها را در قالب حکایت، لطیفه، نکته و ... بیان نموده است. دست نویس منتخبی از تکملة اللطائف و نزهة الطرائف به شماره ۱۶۹۷/۳ در کتابخانه اسعد افندی نگاهداری می شود که در این گفتار به معرفی آن پرداخته شده است.

کلیدواژه ها: تکملة اللطائف و نزهة الطرائف، ابومحمد عبدالعزیز بن عثمان الحبري، قصص الانبياء، احمد بن محمد بن منصور ارفنجنی، نثر فارسی سده ۵ قمری.

Takmilat al-Laṭā'if wa Nuzhat al-Zarā'if
(A Persian Text from the 5th Century AH)
Behrooz Imani

Abstract: *Takmilat al-Laṭā'if wa Nuzhat al-Zarā'if* authored by Abū Muhammad Abdul Azīz ibn 'Uthmān al-Ḥibrī, is a lesser-known Persian text from the 5th century AH. This work is referenced extensively by Aḥmad ibn Muhammad ibn Maṣṣūr Arfanjānī (active in 475 AH) in his book *Qisṣ al-Anbiyā* (Stories of the Prophets). According to Arfanjānī, al-Ḥibrī's work includes not only stories of the prophets but also various anecdotes, witty remarks, and instructive tales. A manuscript selection of *Takmilat al-Laṭā'if wa Nuzhat al-Zarā'if* is preserved under the catalog number 3/1697 in the Asad Efendi Library, which is introduced and discussed in this article.

Keywords: *Takmilat al-Laṭā'if wa Nuzhat al-Zarā'if*, Abū Muhammad Abdul Azīz ibn 'Uthmān al-Ḥibrī, *Qisṣ al-Anbiyā*, Aḥmad ibn Muhammad ibn Maṣṣūr Arfanjānī, Persian prose of the 5th century AH.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

احمد بن محمد بن منصور ارفنجنى^۱ (زنده در ۴۷۵ ق) در بازخوانی کتاب استاد خود، ابوالقاسم محمود بن حسن جیهانی ترمذی (دانشور سده ۵ ق) با عنوان انس المریدین و روضة المحبیین (در قصه یوسف) آورده است که:

من که شاگرد وی ام... این نسخه را به شهر بلخ نبشتم فی سنة خمس و سبعین واربعمائة و به نزدیک این خواجه آدمم به ترمذ و از وی دستوری خواستم، و مر خواجه امام زاهد را شاگردی بود به شهر بلخ، او را ابومحمد گرگانجی گفتندی، با وی مقابله کردم و پیش او فروخواندم و درست کردم و آن چه اشکالها بود، به قدر وسع، حل کردم از بهر اخذ آن. و بعضی سخنان بود که گوینده را دشوار بودی گفتن، آن سخنان را موجزتر کردم. و او واضح آیت های سورة یوسف تمام نگفته بود، من واضح آیت های این سوره تمام بگفتم. و در عین قصه یوسف اقتصار کرده بود، من آن را مطول تر کردم و مشیع تر. و از خدای توفیق خواستم به تمام کردن این کتاب. و در بعضی سخنان، آن چه لطیف تر و ظریف تر بود، از نسخه تکملة اللطائف و نزهة الطرائف جمع کردم تا فواید مجموع برسد^۲.

ارفنجنى از این تکمله بارها در اثر خود تاج القصص استفاده، و آن چنان که استاد آل داود نوشته است، آن چه در نسخ تاج القصص از کتاب تکمله آورده شده، نسبتاً مفصل است و موارد آن متعدد، از جمله بخشی از آخر مجلس بیست داستان یوسف^۳، عیناً از تکمله نقل شده.

۴۶۹

آینه پژوهش | ۲۰۹
سال ۳۵ | شماره ۵
آذر و دی ۱۴۰۳

۱. چنین است نام و نسب او در قصص الانبیاء، دستنویس پاریس، برگ ۱ پ. در تاج القصص (دستنویس شماره ۴۰۴۰ کتابخانه گنج بخش) به صورت «احمد بن محمد بن احمد بن نصر الأرفجینی البخاری»، مکتبی به «ابونصر» آمده است (ر.ک: تاج القصص، ج ۱، ص ۶۰، ج ۲، ص ۴۵۶). ارفنجن، همان «أربنجن» است شهری در ناحیه سغد سمرقند که میان بخارا و سمرقند واقع بوده (معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۴۰) و به صورت «ربنجن» نیز ثبت شده (الانساب، ج ۱، ص ۱۰۴). دانشوران بسیاری به این شهر منسوبند (ر.ک: القند، صص ۶۷، ۲۶۰، ۳۸۰، ۵۴۱، ۵۷۵، ۵۸۲، ۶۴۴. الانساب، ج ۱، ص ۱۰۴).

۲. تاج القصص، ج ۲، ص ۴۵۶. این عبارات در قصص الانبیاء ارفنجنى (دستنویس پاریس) به صورت مختصر گزارش شده است: «اصل سخن این قصه از استاد مذکر خویش خواجه امام ابوالقاسم محمود الجیهانی داشتم و بعضی زیادتى که شیرین بود و نغز، از تکمله که موافق بود، بیاوردم و واضح سورة یوسف، آن چه اندر بای بود، به جایگاه وی بیاوردم» (برگ ۱۵۳ پ). در برخی از دستنویشتهای تاج القصص (از جمله نسخه شماره ۱۴۲۷۷ کتابخانه مجلس، برگ ۹۸ پ) اشاره ای به کتاب تکملة اللطائف نشده، و ظاهراً این تفاوت، مربوط به تحریرها و بازخوانی های چندگانه این اثر است.

۳. تاج القصص، ج ۲، ص ۶۵۷.

این قصه [هاروت و ماروت] بر این وجه که یاد کردیم، خداوند تکمله در تکمله بیاورده است (ج ۱، ص ۲۵۱).

صاحب تکمله چنین آورده است [در قصه هود]، (ج ۱، ص ۳۱۵).
صاحب تکمله آورده است [در قصه ابراهیم]، (ج ۱، ص ۳۸۱، ج ۲، ص ۹۰۷).
ذکر صاحب تکملة: هاجر کانت من اولاد لوط ... [در قصه ابراهیم]، (ج ۱، ص ۳۸۳).
هولاء الجوابات من التکملة [در قصه یوسف]، (ج ۲، ص ۴۷۴).
در تکمله دیدم آورده که یوسف ... خوابی دید [در قصه یوسف]، (ج ۲، ص ۴۹۱).
والزیادة من التکملة [در قصه یوسف]، (ج ۲، ص ۵۲۲).
هذا زیادة من التکملة [در قصه یوسف]، (ج ۲، ص ۵۵۹).
والزیادة على هذا من التکملة [در قصه یوسف]، (ج ۲، ص ۵۶۷).
والزیادة من التکملة [در قصه یوسف]، (ج ۲، ص ۶۱۴).
من التکملة (ج ۲، ص ۶۵۷).
والزیادة من التکملة [در قصه یوسف]، (ج ۲، ص ۷۹۶).
صاحب تکمله آورده است که ... [در قصه یوسف]، (ج ۲، ص ۹۰۷).

تکملة اللطائف و نزهة الطرائف^۱، چنان که خود ارفنجنی آورده، تألیف «خواجه امام زاهد ابومحمد عبدالعزيز بن عثمان الحبري» است:

قال العبد الضعیف احمد بن محمد بن منصور الارفنجنی - رحمه الله - یاران من ... بر لفظ و عبارت من خوش کردند، از من درخواستند تا از قصص انبیا - علیهم السلام - مر ایشان را یادگاری بمانم، نگاه کردم، هیچ کس درین باب، جمعی نکرده است زیباتر و خوبتر از خواجه امام زاهد ابومحمد عبدالعزيز بن عثمان الحبري - رحمه الله - و این کتاب را تکملة اللطائف و نزهة الطرائف نام کرده است و در وی جز قصص انبیا، بسیار فائده‌های دیگر جمع کرده است تا مر خواننده را آسان شود^۲.

۱. جمال الدین استاجی واعظ (درگذشته ۶۴۲ق) نیز کتابی با عنوان تکملة اللطائف رقم زده بوده که اکنون نشانی از آن در دست نیست (تاریخ ملازاده، ص ۳۱).
۲. قصص الانبیا، دستنویس پاریس، برگ ۱ پ. از استاد بزرگوار جناب آقای شیخ الحکمایی و دوست دانشور جناب آقای دیوید دوران گدی که تصویر این دستنویس را برای من تهیه کردند، کمال امتنان و سپاسگزاری را دارم.

از این تکملة اللطائف و نزهة الطرائف و مؤلف آن، نام و نشانی در منابع کتاب‌شناختی، همچون کشف الظنون و ... نیست و تنها بواسطه کتاب ارفنجنی از وجود این کتاب و مؤلف آن مطلع می‌شویم.

خوشبختانه منتخبی از تکملة اللطائف در دست است که دستنویس آن به شماره ۷۳/۱۶۹۷ (برگ ۱۷ ر- ۱۰۴ پ) در کتابخانه اسعد افندی محفوظ است^۱ و با وجود این نسخه، آشنایی بیشتری با این متن تألیف شده در سده ۵ ق پیدا می‌کنیم. در انجامه این منتخب که در سال ۷۱۳ ق رقم خورده، آمده است: «تمت المنتخب من تکملة اللطائف فی تاریخ سنه ثلث عشر و سبعمائه».

آغاز این منتخب افتاده و مؤلف آن ناشناخته مانده است، اما با مقایسه بخش‌هایی از آن که ارفنجنی برگرفته و در اثر خود آورده است، معلوم می‌شود که این منتخب از همان کتاب تکملة اللطائف و نزهة الطرائف «خواجه امام زاهد ابومحمد عبدالعزیز بن عثمان الحبري» است. ساختار تکملة اللطائف همخوان است با تعریف ارفنجنی از آن که مؤلف «در وی جز قصص انبیا، بسیار فائده‌های دیگر جمع کرده است». در اینجا بخش‌هایی از دو اثر را می‌سنجیم:

<p>متخب تکملة اللطائف: و بعضی گویند دو گیسو داشت از نیکوی و بزرگی از حد گذشته بود و به مروارید بافته، فذلک سمی ذوالقرنین (۳۵ ر).</p>	<p>قصص الانبیاء ارفنجنی: و بعضی گویند دو گیسو داشت از نیکوی و بزرگی که از حد درگذشته بود، فسمی ذوالقرنین (۱۹۸ ر).</p>
<p>متخب تکملة اللطائف: ملک تعالی ذوالقرنین را گفت این زمین را چهار کرانه است: یکی ناسک، یکی منسک، یکی هابیل، یکی قایل، ترا بدین جای‌ها فرستم تا بر آن ملک باشی و همه اهل ملک را و روی زمین را با دین حق خوانی. ذوالقرنین گفت: تو ظلم نکنی و من بنده ضعیفم، طاقت این چون دارم؟ ملک تعالی گفت: دل مشغول مدار که من ترا قوی گردانم. گفت: الهی، چندین سپاه از کجا آرم که با این</p>	<p>قصص الانبیاء ارفنجنی: ملک - عز وجل - ذوالقرنین را گفت که این زمین را چهار کرانه است: یکی ناسک و یکی منسک و یکی هابیل و یکی ثابیل... ترا بدین جای‌ها می‌فرستم تا بدان ملک باشی و همه را به دین حق خوانی. ذوالقرنین گفت: الهی تو ظلم نکنی و من بنده ضعیفم، طاقت این کار کی دارم؟ و ملک - عز وجل - گفت: دل مشغول مدار که من ترا قوی گردانم. گفت: چندین سپاه از کجا آرم که با این</p>

۱. فهرست دستنویس‌های فارسی کتابخانه اسعد افندی، ص ۱۳۳.

قوم حرب كنم؟ ملك تعالى گفت: من ترا سپاه بسازم. گفت: الهی راه من به بدین نواحی دور است. ملك تعالى گفت: تو قصد رفتن کن، من راه زیر قدمت کوتاه گردانم. گفت: الهی ایشان لغات مختلف دارند، من ایشان را چگونه جواب کنم؟ ملك تعالى گفت: من ترا تلقین کنم و جواب آن جمله مر ترا تعلیم کنم. گفت: الهی ایشان دوراند، من بدیشان چگونه راه یابم؟ ملك تعالى گفت: که من نور را پیش رو تو کنم تا راحت می نماید و لشکر ظلمت به تو فرستم تا در قفای تو می آید (۳۵ ر).

همه قوم حرب كنم؟ ملك - عزّ وجلّ - گفت: ترا سپاهی سازم. گفت: ذوالقرنین گفت: الهی راه من به بدین نواحی دور است. ملك - عزّ وجلّ - گفت: تو قصد رفتن کن تا من راه زیر قدمت کوتاه کنم. گفت: الهی ایشان لغات مختلف دارند، من این را چگونه جواب دهم؟ ملك - عزّ وجلّ - گفت: ترا تلقین کنم و جواب ایشان جمله ترا تعلیم کنم. گفت: ایشان دورند، من با ایشان چگونه راه یابم؟ گفت: من نور را پیش روی تو گردانم تا راحت می نماید و لشکر ظلمت را با تو می فرستم تا در قفای تو می آیند (۱۹۹ پ).

منتخب تکملة اللطائف:

آنک بدانى که هر چند بنده رفیع تر و منزلت او بیشتر، محنت او تمام تر. نبینی که یحیی و زکریا را بکشتند و ننالیدند و تو به یک تب یا به یک درد سر از حق شکایت می کنی. ملك تعالى قادر بود که دست دشمن را از ایشان کوتاه کردی که نه جرم می داشتند و نه بی قدر نبودند، لکن فرامود که بنده به درگاه من به بلا و محنت بزرگ شود (۳۹ ر- ۳۹ پ).

قصص الانبياء ارفنجنى:

دیگر آنک بدانى که بنده هر چند درجه وی رفیع تر و منزلت وی تمام تر، محنت او بیشتر. نبینی که یحیی و زکریا را بکشتند و تو به یک تب و به یک درد سر از ملك - عزّ وجلّ - شکایت می کنی و ملك - عزّ وجلّ - قادر بود که دست دشمن از ایشان کوتاه کردی که نه جرمی نداشتند و نه بی قدر نبودند، و لکن بنمود که بنده بر درگاه من به بلا و محنت بزرگ شود (۲۰۵ پ).

۴۷۲

آینه پژوهش | ۲۰۹
سال ۳۵ | شماره ۵
آذر و دی ۱۴۰۳

با مقایسه مطالب و ترتیب کتاب قصص الانبياء ارفنجنى با بخش باقى مانده تکملة اللطائف و نزهة الطرائف حبرى، می توان گفت که ارفنجنى در تألیف کتاب خود، از تکملة اللطائف استفاده بسیار کرده و عمده ترین منبع او در بازخوانی داستان های پیامبران - همین کتاب حبرى بوده است، و این مورد را نیز خود، تلویحاً در پیشگفتار کتاب آورده است که «هیچ کس در این باب، جمعی نکرده است زیباتر و خوب تر از خواهه امام زاهد ابو محمد عبدالعزیز بن عثمان الحبرى».

هر چند که ارفنجنى در گزارش قصه یوسف، کتاب انس المریدین و روضة المجتبین ابوالقاسم محمود بن حسن جیهانی ترمذی را اساس کار خود قرار داده و به «اصل سخن» او توجه نموده است، اما در بازخوانی و حل اشکالات آن نیز، به تکملة اللطائف نظر داشته و «در بعضی سخنان، آن چه لطیف تر و ظریف تر بود، از نسخه» این کتاب جمع کرده تا «فواید مجموع برسد».

تکملة اللطائف و نزهة الطرائف، چنان که ارفنجنی نوشته، کتابی بوده است که مؤلف در آن جز قصص انبیا، بسیار فائده‌های دیگر نیز جمع کرده، و این فائده‌ها را در قالب قصه، حکایت، لطیفه و نکته بیان نموده است. اطلاعات نویافته‌ای از منتخب باقی مانده این کتاب می‌توان یافت:

- آشنایی با نام چندی از مشایخ صوفیه سجستان: عثمان بن محمد سجستانی (که در زمان مؤلف تکملة اللطائف زنده بوده)، سلطان المتکلمین فقیه سعید سجستانی، خواجه طغان سجستانی، خواجه ابوبکر بن عطاء سجستانی. نسبت شجره خرقه این مشایخ سجستان از طریق یوسف چشتی (درگذشته ۴۵۹ق)، به مودود چشتی (درگذشته ۵۲۷ق) می‌پیوندد.

- آگاهی از نسبت خرقه... رضی المشایخ، صفی الطریقه شمس الدین محمد بن احمد رومی قونیوی که از بزرگان تصوف در روزگار حبری بوده و در زمان تألیف و تدوین تکملة اللطائف حیات داشته است. نسبت خرقه او به مشایخ صوفیه سجستان می‌پیوندد.

- حکایاتی از بایزید بسطامی، حامد اللفاف، رابعه عدویه، سنایی غزنوی، شیخ عمر پرنده، محمد غزالی و... که در منابع دیگر نمی‌توان یافت.

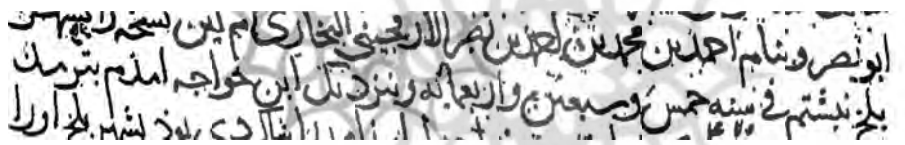
- آگاهی از تاریخ زیست قطان غزنوی، صاحب کتاب سراج القلوب. حبری، قصه شداد بن عاد و بهشت ارم را از کتاب سراج القلوب نقل کرده است (۳۰ پ)، و نقل او با روایت قطان غزنوی در قصه پردازی همخوانی دارد، و اگر عبارت «نقل من کتاب سراج القلوب» افزوده دیگران بر متن نباشد، و حبری از کتاب سراج القلوب قطان غزنوی استفاده کرده باشد، در این صورت، باید گفت که قطان غزنوی، دانشور سده ۵ق است، نه چنان که پنداشته‌اند اواخر سده ۶ یا اوایل سده ۷ق.

- ذکر نام سنایی غزنوی: در منتخب تکملة اللطائف، ذکری از سنایی غزنوی به میان آمده و حکایت او با قاضی شهر - که منکر سنایی بوده - روایت شده است (۱۸ پ). اگر سنایی در حدود سال ۴۶۷ق تولد یافته باشد، و تکملة اللطائف پیش از تألیف تاج القصص ارفنجنی (۴۷۵ق) رقم خورده باشد، در این صورت، سنایی، بسیار خردسال سال بوده و مسلماً ذکر نام او در تکملة اللطائف محال است. باید سنایی سال‌ها پیش

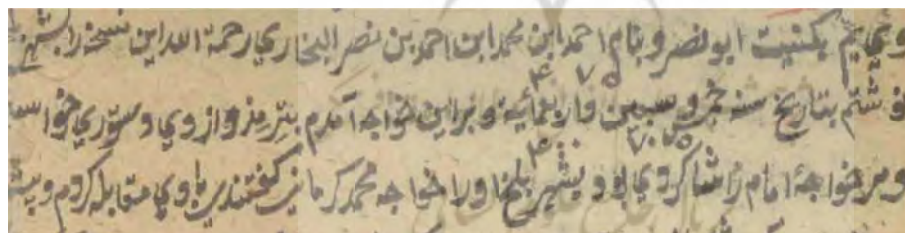
از ۴۶۷ ق زاده و در شاعری به اشتهار رسیده باشد تا که حبری در کتاب خود از او ذکری به میان آورد.

فصیح خوافی، سال تولد سنایی را ۴۳۷ ق ذکر کرده^۱، که در این صورت، سنایی در حدود سال ۴۷۵ ق، ۳۸ ساله بوده و یادکرد او در تکملة اللطائف مسلم می‌نماید. دبروین نوشته است: «در صورتی که سال ۵۲۵ را سال مرگ سنایی بدانیم، ۴۳۷ به عنوان سالزاد او محتمل است»^۲.

در دستنویس‌های تاج القصص ارفنجنی، تاریخ گزارش و ویرایش قصه یوسف، سنه «خمس و سبعین و اربعمائة» (۴۷۵ ق) در بلخ اعلام شده است و این تاریخ به وضوح در نسخ کتاب دیده می‌شود، لذا گمان تصحیف در آن نمی‌رود، و می‌توان سال ۴۳۷ ق را به عنوان تاریخ مرگ سنایی، مورد توجه و تحقیق قرار داد.



تاج القصص، دستنویس شماره ۴۰۴۰ کتابخانه گنج بخش



تاج القصص، دستنویس شماره ۱۴۲۲۷ کتابخانه مجلس شورای اسلامی

– فواید دستوری و واژگانی و ... : تکملة اللطائف میراثی گرانبه از گنجینه ادب فارسی در سده ۵ ق به شمار می‌رود که به قول ارفنجنی با نثری «شیرین و نغز» و «زیبا و خوب» پرداخته شده است. این یادگار باقی مانده از روزگار نخست تاریخ زبان فارسی، مشحون

۱. مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۶۲۷.

۲. حکیم اقلیم عشق، ص ۸۴.

از فواید زبانی و دستوری و عواید واژگانی است که باید در مجالی فراخ به بررسی آنها پرداخت. در اینجا به مواردی چند از مختصات دستوری و واژگانی اشاره می‌کنیم:

پیشوندهای فعلی: استعمال فعل‌های پیشوندی، با پیشوندهای «فرا»، «فا» در تکملة اللطائف قابل توجه است:

فراگرفته بود (۲۰ر). فراشدم (۵۹ر). فراستاند (۶۰ر). فرایذیرم (۶۲پ). فرارفت (۵۶ر). فراکرد (۶۱پ). فراپوشیدم (۶۵ر). فرانهادند (۸۱ر). فراگیرند (۸۳ر). فرارفت (۱۰۰پ). فراسیدن (۴۹پ). فاسراید (۴۹پ). ب فارسید (۶۶ر، ۹۰پ). فاسرآمد (۵۲ر).. فراسیده بود (۹۵ر). فاکردن گرفت (۹۸پ). فاگیرد (۸۳ر). فادوید (۱۰۰ر). فروگیر (۱۰۰ر). فاکشید (۱۰۲ر).

افعال دوپیشوندی: علی می‌بنوشت (۹۰پ). نماز جماعت می‌پنگذاری (۹۹ر).

۴۷۵

آینه پژوهش | ۲۰۹
سال ۳۵ | شماره ۵
آذر و دی ۱۴۰۳

کاربرد حرف اضافه «فرا» و «فا»: فا خواندن گرفت (۶۷ر). چون مریم فا دیدار آمد (۳۸ر). در ساعت فا دیدار آمد (۵۸پ). فا ساخته باشند (۹۵ر). فا یاران گفت (۹۴ر). علم فا وی داد (۹۴ر). فرا من کوفت (۵۸ر). باذهای سعادت فا جستن آید و برق نوال فا درخشیدن آید (۶۸پ). فرا دستم دادند (۶۵ر). محمد... را فرا من نمود (۶۰پ). فرا من دهید تا ببینم (۶۷ر). هیچ فرا من ندهند (۹۴پ). فرا سر شدند (۵۲ر).

تبدیل حرف اضافه «با» به «وا» و «فا»: وا سرراف کتاب نهادم (۱۸ر). جرجیس را دید و چندان و چندان نعمت (۵۱پ). برفتم و نزدیک عبدالمطلب (۶۰پ). مرا به خانه ایمنه برد، زنی دیدم و جمال فصیح زبان (۶۰پ). روز و رنج طلب است، شب و قرار طرب است (۶۹پ). چون و نزدیک کدخدای شدم (۶۰پ). و نزدیک لشکر آمد (۳۷ر). یوسف مذکور، خویش مریم بود، و مریم به هم عبادت می‌کرد (۴۰ر). ترا واکودکانت را آزاد کردم (۶۴ر). خدیجه گفت من و محمد در خانه نشسته بودیم (۶۵ر). آنگاه و دیدار آمدند (۵۸پ). پس و دیدار آمدند (۵۸پ). و نزدیک لشکر آمد (۳۷ر). و هابیل همان کرد که و ناسک (۳۵پ). پس و جای خویش آمد (۷۷پ). بگریزند و شهر (۸۱پ). پس بازگشت تا و مدینه آید (۹۴ر). و خفا مکنید (۹۵پ). جامه اندرون و بیرون کنند (۹۶پ). از خداوند درخواست‌ام تا ترا و مرا در بهشت فرودارد (۹۹ر). در واز کنید (۱۰۰ر).

پ). دوسترین شما و من آن است کی روز قیامت و من رسند (۱۰۱ پ). هر طاعت کی تا قیامت از امت محمد آید، مرجع آن و دیوان او بود (۱۰۲ ر). عایشه و اعلی حرب کرد (۱۰۲ پ). این و من فاپوش (۱۰۳ پ). رسول تیری فا وی داد (۹۰ ر). رسول فا خالد گفت (۸۹ پ). فا رسول می گویم (۹۳ ر).

ابدال صامت «ب» به صامت «و»: واز (۱۸، ۲۱ ر). ور (۱۸ ر). ورخاست (۲۰ پ، ۲۲ ر). ور آن کس (۲۷ ر). زورین (۷۰ ر). زور (۷۲ ر).

تقدیم پیشوند «می» بر فعل: سر بر درخت می بازنهاد، جبریل ... بیامد و سرش بدان درخت می باززد (۷۴ پ). از ضعف چنان است که می جان کند (۷۷ ر). شما می دعوی کنید (۸۳ ر). جان می فدا کنید (۹۰ ر). اسباب بسازید که می به سفر باید شد (۹۱ پ). می نتوانست رفت (۹۸ پ). چون جانش می برآمد (۱۰۱ پ).

استعمال ضمیر متصل «تان»: اندوه شماتان ندارند (۸۱ پ). اگر تان بیرون کنند، با شما بیرون می آییم (۸۷ ر).

آوردن پیشوند «ب» بر سر افعال نفی: بنگذاریم (۱۰۰ ر).

استعمال افعال در وجوه متعدّد: چشمه‌هایش ضعیف شده بود و نتوانست رفتن (۱۷ ر). چندانک دوید در پی سگ، نتوانست رسیدن (۲۲ ر). گفت: پدرت شما را بتان خواستن افکند (۷۶ ر). اکنون نتوانم دو خدمت را به جا آوردن (۱۸ ر). ندانم حال من به قیامت چون خواهد بودن (۲۳ ر). همچنین کرد، حیران شد و نمی خواهد که تهی بدر آید و نمی تواند قماش به هم بردن (۳۲ ر). خواستند که بازگردند، علی با زیبر گوید این محال باشد که خدای تعالی و رسول او دروغ گویند و این زن راست گوید (۹۱ پ). مادر ... دعا کرد گفت: یا ابایزید در واز است، مقدار نیمش را به هم کن. این قدر گفت، باز خفت. بایزید در را به هم می کند، باز می گوید مادرم فرمود که نیمش را به هم کنم (۱۸ ر). ما را به شام کاروان است، صبر بایست کرد تا بازآمدندی، ما حجت این کاروان ازو درخواستیمی، اگر راست بودی، قبول کردیمی و اگر دروغ بود، رد کردیمی (۷۴ ر). اهل مگه از وی بترسیدندی، محمد را - علیه السلام - برای وی حشمتی داشتندی و نیاززدندی (۷۵ ر). چون نومید شدندی، در شهر شدندی (۷۷ ر). به خدای که بازنگردیدمی تا آنگاه کی سرش ببریدمی

(۸۱ ر). اگر ما دانیم که تو رسول خدایی، ما ترا منع نکنیم (۹۱ پ). هیچ زمانی می‌نداد که کی لجاج کردم، سهل بایست کردن (۷۸ ر).

واژه‌ها و تعبیرات ویژه

اعتبار کردن: ارج نهادن. پادشاه اعتبار کرد و تعظیم کرد (۲۱ پ).

اندر دهان گرفتن کسی را: درباره او سخن گفتن. مردم او را اندر دهان گرفتند (۲۸ پ).

بثابه:؟ حق تعالی پیغامبر را آن روز چنان نور بخشید که جمله شهر مکه را و حوالی مکه را بثابه آفتاب فراگرفته بود (۲۰ ر).

بازو: با او. نه تو بازو عهد داری؟ (۸۶ پ).

به دست کردن: به دست دادن. رسول گفت: این خرما به دست من کن، گفت بر دست وی کردم (۷۹ پ).

بیگان: بیگانه. رسول، وقت قسمت، مال را سوی بیگان نهاد و خود را سوی دوستان نهاد (۹۲ ر).
پست بالا: کوتاه قامت (۳۰ پ).

پناه کردن^۱: اگر میان ما و از آن ایشان پناهی کنی و اهل زمین از شر ایشان ایمن شوند (۳۶ ر).

پندام گرفتن^۲: بالا آمدن آب بر اثر بسته شدن گذرگاه آن با خاشاک. آب پندام گرفت، از آنجا گذر کرد (۱۹ ر).

تجهیز کردن^۳: ترتیب رخت و جهاز مرده. سر بر سجده نهاده و جان به حضرت رفته، قصد تجهیز وی کردیم (۷۳ ر). قصد تجهیز وی کردند (۱۰۰ پ).

۱. «داود مردی بود سرخ‌موی و گربه چشم و پست بالا و اندک ریش» (تاریخ بلعمی، ج ۱، ص ۵۴۸).

۲. فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، صص ۱۹۵ - ۱۹۶: پناه می‌کنم (اعوذوا).

۳. گیردی آب جوی رز پندام / چون بورد بسته نیک راه ز خس (سروده‌های رودکی، صص، ۵۴، ۳۴۸).

۴. «شتاب از شیطان است مگر در پنج چیز: طعام مهمان، و تجهیز مردگان... و توبه از گناهان» (کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۹۸).

تنگسال: قحط سال. چون یکی برد، تنگسالشان باشد (۳۶ ر).

تنگ در رسیدن: بسیار نزدیک شدن. چون تنگ در رسید، بوبکر فریاد کرد (۷۶ پ).

چشم خانه: حدقه. آب در چشم خانه رسول گرد آمدی (۱۰۰ پ).

حاجب گاه^۱ (۳۳ پ): محل استقرار حاجبان.

حسو: هرچه در آب آمیزند و بیاشامند و شوربای آردین و غیر آن. حریره. سیصد مرد از آن کاسه حسو بخورده بود و اصل هنوز بر جای مانده بود (۸۰ ر).

خرج شدن: به کار رفتن و مصرف شدن. هر جای که سوراخی بود، پاره‌ای از ردای خویش در آنجا نهادی، تا ردا جمله در آن سوراخ‌ها خرج شد (۷۶ ر).

خواهان: خواستار و عاشق. من فتنه می‌باشم بر حدیث زنان، اگر من بدیشان نگرم، دل من ایشان را خواهان گردد (۹۵ پ).

داد و دهش: ازدواج و پیوند. مریم گفت: مرا فرزند چون باشد که بر من داد و دهش نرفته است ... جواب داد که فرزند به داد و دهش نیست، بلکه به خلق و آفرینش است (۳۹ پ).

داختن: تاختن؟. حمزه در دشت آهوی می‌داخت، آن آهو روی بازپس کرد (۷۵ ر).

در کار کسی گرم شدن^۲: تا این ملک در کار وی گرم شود و وی را به زنی کند (۳۹ ر).

دربایست شدن: به کار آمدن و بایسته شدن. روزی سقا دربایست شد (۲۱ ر).

دستکش^۳: طعام. نشان آن است که دست کش تو نخورند (۶۶ پ). ما نذر داریم که از دست کش نخوریم (۶۶ پ).

۱ «همه سرهنگان به حاجب گاه نشسته بودند» (تاریخنامه طبری، ج ۴، ص ۱۰۶۴).

۲ آن پسر شد عاشق دیدار او/ هم چو آتش گرم شد در کار او (منطق الطیر، ص ۴۳).

۳ «امروز حلال کردم شما را کشتار و طعام دست کش آن کسانی که دادندشان توریت، یعنی جهودان، حلال است شما را و دست کش شما حلال است ایشان را» (ترجمه قرآن اری، ص ۹۸). «اگر کسی باز ایشان رسد از پادشاهان، نشاید که طعام ایشان او بخورد، که آن مردار است همچون دست کش گبران و مزدکیان و دهریان، و ملحدان هم چنین است» (بحر الفوائد، ص ۱۸۶).

دگزمین شب: دگزمین شب، شیخ را در خواب دید (۱۹ پ).

دمالیج^۱: جمع دملج، دست برنجن، بازوبند. دست از دست برنجن و خواتیم و دمالیج آراسته (۴۵ پ).

دوگانه: دوقلو. گوسفندان همه دوگانه زادند (۶۱ ر).

دوگروهی^۲: اختلاف و تنازع. خدای تعالی خلاف و دوگروهی از میان تو بردارد (۸۰ پ).
فناى اّمت تو از تعصّب و دوگروهی باشد (۸۰ پ).

راست نهادن^۳: دعوی خدایی کرد و خلق را، همه را بر عبادت و خدمت خود راست بنهاد (۴۵ پ).

راف: رف، طاقچه. یا ابایزید، و اسر راف، کتاب نهادم، بیاورش. ابایزید گفت: راف کجا می باشد؟ (۱۸ ر).

روایه^۴: آن چه بدان آب بر شتر کشند. دو روایه آب بر اشتر نهاده (۸۴ ر). روایه ها فروگرفتند (۸۴ ر).

ریزیده^۵: پوسیده و ریزیز شده. ایشان [مردگان] همه ریزیده بودند و پوسیده (۵۱ پ).

زن بلایه: آن که زن او بدکاره است. رسول او را با زن بلایه برابر کرد ... زن بلایه آن بود کی پدر وی را به مردی دهد، وی بدان مرد قناعت نکند، او را بگذارد و قصد مردی دیگر کند (۹۹ ر).

سپاه سلار (۵۸ ر): سپهسالار.

ستادی: گرفتی. همیان من تو ستادی؟ (۴۷ پ).

سمع کردن: گوش دادن. سمع کردم تا چه می گوید (۷۲ پ).

۱. «انگشتی و دمالیج زرین از بهر مردان حرّ کردن» (بحر الفوائد، ص ۱۹۹).

۲. فرهنگنامه قرآنی، ج ۴، ص ۱۷۰۹: دو گروهی کردند (یختلفون)، ج ۱، ص ۴۲۶: دو گروهی کنند (تختصمون)، ج ۱، ص ۵۶۲: دو گروهی و جنگ مکنید (لاتنازعوا).

۳. روزگار تو هر چه راست نهاد/ نکند گشت روزگار تباه (دیوان مسعود سعد سلمان، ج ۲، ص ۸۰۶).

۴. «خواجه گفت: اشتر اشتر من است و روایه از آن من است» (نزهة الکرام، ج ۲، ص ۴۴۸).

۵. «آن چه پوسیده و ریزیده بود... هر جزوی با جزوی فراز آمد» (تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۸۷).

شایبی: شایسته‌ای، سزواری. تو این کار را شایبی (۶۲ پ).

شدکار کردن: زمین را آماده کشت کردن. زمین شدکار کرد (۵۰ پ).

شموسی نمودن: چموشی کردن. دست بر پشت براق نهادم، شموسی نمود (۶۸).

شیروا^۱: فاطمه شیروا پخته بود، نزدیک علی بُرد (۱۰۴ ر).

ضحکه کردن بر کسی: او را مورد تمسخر قرار دادن و بر او خندیدن. بروی ضحکه کنیم (۶۶ ر).

غاله^۲: عاص، روزی بارنده بود، با دو پسر بر بر اشتري نشست و به تماشا به در غاله‌ای درشد، فرود آمدند (۷۴ پ). ایشان را به کوه و در غاله می آورد (۸۹ پ).

غلظ^۳: وسعت. هفت آسمان و زمین با غلظ آن در میان دو انگشت او بود (۶۹ پ). غلظ آن پانصد ساله راه (۷۰ پ، ۷۱ ر). غلظ هر پری از آن وی پانصد ساله راه بود (۷۲ پ).

غنیت^۴: توانگری. رسول... چون در حجاب نگریست، غنیت دید (۷۳ ر).

فاتر^۵: فراتر. ملکت ایشان از مگه فاطر نمی رسد (۶۷ ر).

فازو با^۶: به او. فازو نداد (۸۳ ر).

فراسر شدن: بازگشتن و دور شدن. چون از آنجا فراسر شدند (۵۲ ر).

قدم‌گاه: آبخانه. مبرز. روزی به قدمگاه برای قضای حاجت آمده بود (۲۶ پ).

۱. المرقاة، ج ۲، ص ۶۹. الاسمی، ج ۱، ص ۳۲۵. مهذب الاسماء، ج ۱، ص ۵۵. شیربا: به هر کاره چون شیربا پخته شد/ زن و مرد از آن کار پرده خسته شد... نهاده برو کاسه شیربای / چه نیکو بدی گر بدی زیربای (شاهنامه، ج ۶، ص ۴۷۴).
۲. غال: سوراخ گوسفندان بود در کوه: عماره: کسی که غال شد اندر حسودی تو ملک / خدای، خانه وی جای رجبه، دادش غال (لغت فرس، ص ۳۲۹). «آن سنگ را بر سر سردابه نه و از پس و پیش نگاه مکن تا وقتی که از در غاله بگذری». (قصص الانبیاء پوشنگی، ص ۱۴۵).
۳. «خدای تعالی میان وی و میان ابلیس حجابی ساخت در غلظ پانصد ساله راه» (نزهة الکرام، ج ۱، ص ۷).
۴. هر فقیری که غنیت از تو خواهد / غنیت انگیز آن فقیری تو (دیوان سوزنی، ص ۳۳).
۵. «ای طالب بکوش تا بدین حدیث پی بری آن گاه باز در این راه آن پی را نیز از خود فاطر بری» (رسائل خواجه عبدالله انصاری، ج ۱، ص ۶۵).
۶. «امروز در آن کوش که دوستی در راه دین به دست آری و دست فازو زنی» (رسائل خواجه عبدالله انصاری، ج ۱، ص ۱۶).

کدخدای: شوی. زوج. چون عمر بخفت، خواهرش کدخدای خود را بیدار کرد (۶۷ ر).

کلنگ: سنگی عظیم پیش آمد کی کلنگ بر وی کار نمی کرد (۷۸ ر).

گاودوش^۱: آن چه شیر اندرو دوشند. رسول گفت گاودوش بیاورند (۷۷ ر).

گماریدن^۲: توجّه کردن. نگریستن. دو چشم در هوا گرفته و می گمارید (۶۱ پ). مالک دوزخ... به من نگاه کرد و نه گمارید. جبریل گفت: می عجب داری که ترا نگمارید؟ از وقت آفریدن دوزخ، وی هنوز نگماریده است (۷۱ ر). برپای خواست و در من گمارید (۷۱ ر).

مالیدن: تنبّه دادن. ملک تعالی برای ماریه وی را بمالید (۱۰۴ ر).

مزراق^۳: نیزه خرد. زویین. این غلام مزراق انداختی، هیچ خطا نکردی (۸۱ پ). چون وی را غافل یافتم، مرزاقی انداختم، به جایگاه آمد (۸۳ پ).

میسر: قمار. سُگانش با میسر و قمار بود (۹۷ ر).

نام زاد^۴: نامزد. با هر سرهنگی، صد هزار مرد نام زاد کردند (۲۹ ر).

نشایست چیزها کردن: کارهای ناپسند انجام دادن. بار خدایا! این بنده تو بی فرمانی ها کرده است و نشایست چیزها کرده. (۱۹ ر)

نفیرنامه^۵: بنی خزاعه نفیرنامه فرستادند به رسول (۹۱ پ).

نمی هشت: اجازه نمی داد. نمی گذاشت. ابوبکر آن سوراخ را به جامه پاره می گرفت و نمی هشت که [مار] بدر آید (۱۷ ر). شهربانو، سگ بچه را نام یزید کرده بود و در خانه می پرورد و نمی هشت که بدر آید (۲۶ پ).

۱. البلغه، ص ۱۷۰. دستور اللغة، ص ۷۲۸.

۲. «این نه نور تجلی است که این نور گماریدن فاطمه زهرا است که در روی علی گمارید» (تفسیر سوراآبادی، ۴، ص ۲۳۸۶).

۳. چو روز رزم یلان سپه پی چالش/ یکی گرفته سپر در کف و یکی مزراق (دیوان لامعی گرگانی، ص ۴۹).

۴. «سرهنگانی بزرگوار دارد، یکی سپاه سالار نام زاد کند و بفرستد» (تاریخ بلعمی، ج ۱، ص ۹۰۷).

۵. بنوخزاعه نفیرنامه به رسول (ص) فرستادند، و رسول خود خبر داشت (کشف الاسرار، ج ۱۰، ص ۶۴۷).

نهماری^۱: بسیار. در فلان دریا ملکی است، او ولایتی دارد نهماری بزرگ و حصاری استوار (۳۳ ر).

هراس آوردن: ترسیدن و رمیدن. اشتر هراس آورد، یکی را دست بشکست (۷۴ ر).

مطالب و موضوعات منتخب تکملة اللطائف

آن چه در این منتخب ثبت شده از قصه‌های پیمبران، حکایات، فواید، لطایف و نکات، عبارت است از:

قصه‌ها

- قصه سلیمان (۳۳ ر- ۳۴ ر). اوراقی از آغاز و میانه این قصه افتاده است.

- قصه لقمان (۳۴ ر- ۳۴ پ).

- قصه ذوالقرنین (۳۵ ر- ۳۸ ر).

- قصه یحیی و زکریا و عیسی و مریم - علیهم السلام - (۳۸ ر- ۴۵ ر).

- قصه عیسی بن مریم - علیهما السلام - (۴۱ ر- ۴۴ پ).

- وفات مریم - علیها السلام - (۴۴ پ- ۴۴ ر).

- قصه اصحاب الکهف (۴۵ ر- ۴۹ پ).

- قصه جرجیس (۴۹ پ- ۵۳ ر). اوراقی از میانه این قصه افتاده است.

- قصه نبینا محمد - صلی الله علیه وآله - (۵۳ ر- ۱۰۴). اوراقی از میانه این قصه افتاده است

- خلقه نبینا محمد - علیه السلام - (۵۵ ر- ۵۹ پ).

- قصه رضاعه - علیه السلام - (۵۹ پ- ۶۲ ر).

- قصه تربیته - صلی الله علیه وسلم - (۶۲ ر- ۶۴ ر).

- قصه بعثه - صلی الله علیه وسلم - (۶۴ ر- ۶۵ پ).

۱. «من بسیار نگریستم با ایشان از عظیمی خلق ایشان و نهماری عبادت ایشان» (تاج التراجم، ج ۳، ص ۱۲۴۱).

- قصه اسلام صدیق - رضی الله عنه - (۶۵ پ - ۶۷ پ).

- قصه اسلام امیرالمؤمنین عثمان بن عفان - رضی الله عنه - (۶۷ پ - ۶۸ ر).

- قصه المعراج (۶۸ ر - ۷۴ ر).

- قصه فراره و ذهابه من مکه الی مدینه - علیه السلام - (۷۴ ر - ۷۷ پ).

- قصه معجزاته - صلی الله علیه وسلم - (۷۷ پ - ۸۰ ر).

- قصه مغازی رسول - علیه السلام - (۸۲ پ - ۱۰۱ ر)..

- قصه معاذ بن جبل و وفات رسول - علیه السلام - (۱۰۱ ر - ۱۰۴ پ).

حکایات عرفا، علما، شعرا و ...

- ابی یزید بسطامی و حکایت او با جوانی از اهل بلخ که از او درباره زهد پرسید و در اثنای این پرسش و پاسخ، بایزید از جواب جوان بلخی درماند (۱۷ پ). این حکایت از طریق حسن بن علوی دامغانی^۱ نقل شده است.

- ابی یزید بسطامی و حکایت او با مادرش که به او قرآن آموخت و به خدمتگزاری خدا فراخواند و بایزید به سیاحت پرداخت و صحبت بسیاری از بزرگان و اولیای خدا را دریافت و به توصیه آخرین شیخ خود، به نزد مادر خود بازگشت و شبی مادر از او آب خواست، چون آب آورد، مادر خفته بود، و بایزید همچنان کوزه در دست ایستاد تا مادرش از خواب بیدار شد، چون چنین دید، بر بایزید دعا کرد و او با دعای مادر به مقام کشف و شهود رسید^۲ (۱۸ ر).

- سنایی غزنوی و حکایت او با قاضی شهر که منکر سنایی بوده و قاضی در خواب پیامبر (ع) را دید که شعرهای سنایی را می خواند. فردای آن شب، سنایی به قاضی خط بنوشت که من خواجه حکیمم به قول مصطفی. قاضی چون خط سنایی دید، دوان پیش او رفت و به دست او توبه کرد و بدو ارادت آورد (۱۸ پ).

۱. این علوی یا علویة دامغانی از کسانی است که حکایاتی و اقوالی را از بایزید روایت کرده (ر.ک: دفتر روشنایی، صص ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۵۳، ۳۱۷. دستور الجمهور، ص ۹۵).
۲. این حکایت در منابع دیگر نیز نقل شده است (دستور الجمهور، ص ۶۷).

- حکایت شیخ حامد اللّفاف^۱ و وانهادن آبیاری باغ خود و رفتن به نماز جمعه و به جای آوردن کار خدای (۱۹ ر).

- حکایت درویشی که در صحرا از درویش دیگر زاد راه خواست، و آن درویش از جیب خود دیناری برآورد و بدو داد و از درویش نخست، کرامت خواست، و او «دیناری چند از هوا بستد، با او داد». (۱۹ ر).

- حکایت عزیزی که به خدمت مولانا جلال الدّین (از بزرگان روزگار مؤلف تکملة اللطائف) رسید و درباره هویّت کافر و مؤمن از همدیگر پرسیدند (۱۹ ر).

- حکایت خواجه منصور (از بزرگان اّمت) و بیمار شدن او و گریه اش از ترس این که مبادا گناهی از او صادر شده باشد و از رحمت حق محروم ماند، و وصیّت او به پسر خود، و دیدن پسر، پدر را پس از مرگ در خواب و پرسش از او که خدا با تو چه کرد؟ (۱۹ ر).

- حکایت محمّد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵ ق) که از خواجه ابوعلی فارمدی (۴۰۷ - ۴۷۷ ق) «درویشی خواست و کشف التماس کرد» (۱۹ پ).

- حکایت نماز گزاردن امام مالک و خوش شدن وقت او و چرخ زدنش از سر ذوق، و تعریض ابوالقاسم کرگانی به او (۱۹ پ).

- حکایت شیخ عمر پرنده که «مقامش در جزیره دریا می بوده است، صنعتش بافندگی بوده، بطانه می بافت» و در ساحل به تجار می فروخت. روزی یکی از مردان حق که بر شیر سوار بود، بر او گذشت و از او کرامت خواست. شیخ عمر بر بالای دیواری رفت و از آنجا به شهر مصر آمد، «از بهر این معنی، عمر پرنده ش گفتند». (۲۲ ر).

- حکایت مردی از بزرگان اّمت به نام زید که روزی در جمع شاگردان خود، حساب عمر و گناهان خود کرد و از ترس پاسخگویی در قیامت برآشفّت و عمامه خود را بر زمین افکند و خاک بر سر کرد و از فرط گریه بی هوش شد و چون به هوش آمد، دوباره گریست، چندان که بیفتاد و جان داد. (۲۳ ر).

۱. ابوعلی حامد بن محمود بن حرب نیشابوری، معروف به حامد اللّفاف، از خویشان حاتم طایم طایبی و شقیق بلخی (ر.ک: هزار حکایات صوفیان، ج ۲، ص ۹۴۲).

- حکایت دزدی که شبی به قصد سرقت به خانه رابعه عدوی درآمد و او در خواب بود، و چون قماش خانه را گِرد کرد که از خانه برآید، در خانه ناپدید شد. چها بار قصد خروج از خانه کرد و هر بار در خانه ناپدید شد، آخر آوازی برآمد که: «ای سارق اگر دوست خفته است، محب بیدار، اگر عاشق خفته است، معشوق حافظ، قماش خانه را چگونه خواهی بردن؟ دزد آواز را شنید، به در آمد رفت» (۳۲ ر).

- حکایت رابعه که روزهای دراز در روزه بودی و شب‌های دراز در نماز، و پرسش زاهدان زمان از او درباره این کار رابعه. (۳۲ ر).

- حکایت ابونواس مع خبثه وفساده: ابونواس را به خواب دیدند و از او پرسیدند که خدا با تو چه کرد؟ گفت: مرا بخشید برای سه بی‌تی که در دوستی خاندان پیامبر گفتم (۱۰۴ پ).

حکایات عامیانه

- اصمعی و حکایت او با زن زیبا در بازار بغداد که بر در دگان میوه‌فروشی می‌گذشت^۱ (برگ ۱۷ پ).

- درویش و حکایت او با زن خود که از او رزق می‌طلبید و درویش با استناد به آیه قرآن، احتجاج می‌نمود که رزق از آسمان می‌رسد (۱۸ ر - ۱۸ پ).

- حکایت سلطان محمود سبکتکین که در سه چیز تردّد داشت و به حقایق آنها پی نمی‌برد، شبی از در مدرسه گذشت و معلم چراغ نمی‌یافت و درس را غلط می‌گفت، سلطان محمود، شمع خود را با شمعدان بدو بخشید، و چون در خانه به خواب رفت، پیامبر (ص) را به خواب دید و آن سه مشکل او حل شد (۲۰ پ - ۲۱ ر).

- رؤیا دیدن صفیه دختر حیی بن اخطب (زن امیر خیبر) که خورشید و ماه از آسمان فرود می‌آیند و به کنار او می‌ایستند، و تعبیر امیر خیبر آن رویا را که پیامبر (ص) می‌آید و این قلعه را می‌ستاند و صفیه زن او می‌شود. (۲۱ ر).

- حکایت زنی که در غیبت عامدانه شوهر خود بدو خیانت ورزید و دستگیری مرد توسط املان پادشاه و متهم نمودن او به دزدی ... (۲۱ ر - ۲۲ پ).

۱. این حکایت در منابع دیگر نیز روایت شده است (لطائف الطوائف، صص ۳۳۶ - ۳۳۷).

- حکایت دو مرد که برای خرید و فروش خانه‌ای به حضور امام علی (ع) آمدند و از او خواستند وثیقه‌ای در این باره بنویسند و آن حضرت نوشتند: این خانه‌ای است که مرده‌ای از مرده‌ای خریده است دارای چهار حدّ: «حد الاوّل الی الموت، والحد الثانی الی الفناء، والحد الثالث الی الحسرة، والحد الرابع الی الحساب». (۲۲ پ).

- حکایت هارون الرشید با کنیزک خود (۲۲ پ).

- حکایت بخیلی که روزی لقمه نانی از دستش افتاد و سگی آن را ربود و چندان دوید که بخیل بدو نرسید. حسرت زده شد و مردمان علّت آن را پرسیدند. گفت که از این حسرت و غصّه به خدا شکوه می‌برم، چرا که سگ را او آفریده است (۲۲ ر).

- حکایت عبدالرحمن اموی که به سفر حجاز می‌رفت و در راه از نخاسی، کنیزکی طلبید، و او کنیزکی زیبا به نام مگّه را به عبدالرحمن خرید و ... (۲۲ پ).

- حکایت امیر اسمعیل سامانی با پسرخوانده زیبای خود به نام بکتمر که آبله بر روی آورد و طروات بشره و لطافت چهره او در زیر آبله ناپدید شد، و حاضر جوابی پسر در پیش امیر اسمعیل و قاضی ابومنصور. (۲۲ پ - ۲۳ ر).

- حکایت عبدالله غوری که - هرگز بر سر خشم نمی‌رفت - با غلام خود که چشم شتر مورد علاقه عبدالله را با ضربه برکند، و او بر غلام خشم نگرفت و آزادش کرد. (۲۳ ر).

- حکایت بخیل و ارزیزار که بر او کاسه و کوزه می‌ریخت. (۲۳ ر).

- حکایت درویشی فقیر که از راه دور بر شهری درآمد و چشمش بر دکان بریانگر افتاد و دل او هوای بریانی کرد. از بریانگر، بریان رایگانی خواست و او نداد. نعره‌ای بزد و بیفتاد، گفتند از قوت بریان بی‌هوش می‌شوی؟ گفت: نه و لکن نعمت فانی را رایگانی نمی‌دهند، پس نعمت باقی را رایگانی چون دهند؟ (۲۳ ر - ۲۳ پ).

- حکایت مأمون خلیفه که هر جا مرد علوی و محدّث می‌یافت، می‌کشت، و حکایت هارون الرشید که از هر کس حدیثی از پیامبر (ع) می‌شنید، بدو دیناری می‌داد و کتب حدیث در عهد او جمع کرده شد. (۲۶ ر).

- حکایت دانشمندی و زاهدی در سمرقند که با هم در مسئله لعن یزید، مشاجره و مخاصمه داشتند. (۲۷ ر).

- حکایت سلطان محمود غزنوی با پیر همیزم فروش که همنام او بوده است، و برکشیدن آن پیر توسط سلطان محمود (۲۷ ر- ۲۷ پ).

لطایف و نکات

- سبب آمدن مار به غاری که پیامبر (ص) و ابوبکر در آن نهان شده بودند (۱۷ ر- ۱۷ پ).

- دعای شب برات (برگ ۱۷ پ).

- تفسیر آیه «فاخلع نعلیک» (برگ ۱۸ پ - ۱۹ ر).

- رسیدن پیامبر (ص) به مقام نبوت و جمع کردن قوم و قبيله و خویشاوندان که به حق نبوت او اقرار کنند (برگ ۱۹ پ - ۲۰ پ).

- احادیث و روایاتی از پیامبر (ص) و علی (ع) به نقل از ابن عباس. (برگ ۲۲ ر).

- دعاء للحفظ. (برگ ۲۲ ر).

- نسب پیامبر «ص» به نقل از التواریخ الجوزی (برگ ۲۲ ر).

- مناجات منصور حلاج (برگ ۲۲ پ).

- مطالبی از شرح ملححة الاعراب (۲۳ پ).

- نسبة شجرة الخرقه عن السلف الصالحين (۲۳ پ).

- نسبت خرقه ... رضی المشایخ، صفی الطریقه شمس الدین محمد بن احمد رومی قونیوی - که در زمان تألیف و تدوین تکملة اللطائف زنده بوده و از او با عبارت «دام توفیقه» یاد شده است. نسبت شجره خرقه این شمس الدین رومی چنین است: ابوالحیا عثمان بن محمد سجستانی، سعید سجستانی، خواجه طغان سجستانی، خواجه ابوبکر بن عطاء سجستانی، خواجه یوسف چشتی، خواجه مودود چشتی، قطب الدین اصفهانی، ابوالعباس نهاوندی، شیخ عبدالله خفیف، ابومحمد رویم بن احمد، ابوالقاسم جنید بن محمد، ابوالحسن سری سقطی، ابوسلیمان داود طایی، حبیب عجمی، حسن بصری، امام علی «ع» (۲۳ پ - ۲۴ ر).

- وصیت ظاهراً شیخ عثمان بن محمد سجستانی بر فرزندان خود که در ضمن آن، اجازت خرقه و سجاده و مقراض و زنبیل به رضی المشایخ (ظاهراً شمس الدین محمد بن احمد رومی قونیوی) داده است. (۲۴ پ).
- قول بایزید و ابرهیم بن ادهم (۲۵ ر).
- شرح دعای استخاره به پارسی و عربی (۲۵ ر).
- نوشته ابوبکر به امام علی (ع) و پاسخ حضرت به ایشان (۲۵ ر).
- از فواید مولانا جلال الدین (از بزرگان روزگار صاحب تکملة اللطائف) - قدس الله روحه - (۲۵ پ - ۲۶ ر).
- دعای حاجت به روایت عبدالله بن ابی (۲۵ پ).
- آیتی که در وقت گذر از گورستان کافران باید خواند (۲۵ پ).
- اسامی ماه‌های عربی و رومی و فارسی (۲۵ پ).
- در بیان مردن یزید بن معاویه (۲۶ پ).
- ارزش اشکی که در مجلس وعظ با یادآوری گناه ریخته شود. (۲۷ ر).
- احادیثی از پیامبر (ص) به نقل از انس بن مالک (۳۰ پ - ۳۱ ر).
- ثمانیة من الاحکام لایجوز جمعه مع ثمانیة (۳۱ ر).
- نسخه رقیة البراغیث مروی من کثیر الاصحاب و صحیح روی عن ابوالدراد (۳۱ ر - ۳۱ پ).
- دعا جهت افکندن کبر و عجب از خویشان (۳۱ پ).
- دعاء کفایة البلاء بعد صلوة الغداة (۳۲ ر).
- قصه شداد بن عاد و بهشت بر ساخته او به نقل از کتاب سراج القلوب^۱. (۲۷ پ - ۳۰ پ).

- حدیثی از پیامبر (ص) که ظاهراً خود مؤلف تکملة اللطائف از مشایخ صوفیه زمان خود، به نقل معنعن روایت کرده است: «اخبِرنا الشیخ الامام الصائِن ابوالحسن علی بن ابوالحسن الصوفی بسجستان، اخبِرنا ابوالعباس احمد بن ابی الحسن الصوفی ...» (۳۲ پ).

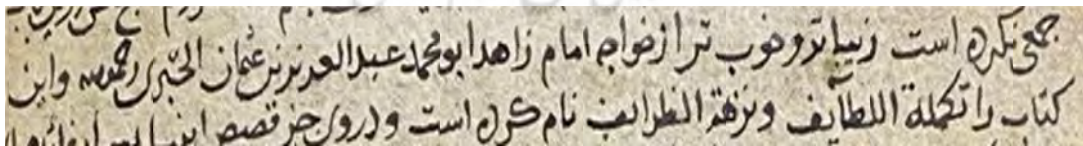
مؤلف تکملة اللطائف

از مؤلف این متن گرانمایه، ابومحمد عبدالعزیز بن عثمان الحبري، اطلاعی در دست نیست و تنها کسی که ذکری از او به میان آورده، همان ارفنجنی، مؤلف تاج القصاص است.^۱ متأسفانه در منتخب باقی مانده تکملة اللطائف نیز اطلاعاتی از او ذکر نشده است، جز این که حدیثی از پیامبر (ص) از ابوالحسن صوفی سجستانی نقل کرده، و این ابوالحسن نیز از ابوالعباس احمد بن ابی الحسن الصوفی روایت کرده است: «اخبِرنا الشیخ الامام الصائِن ابوالحسن علی بن ابوالحسن الصوفی بسجستان، اخبِرنا ابوالعباس احمد بن ابی الحسن الصوفی ...».

آیا این ابوالحسن صوفی سجستانی از استادان حدیث او بوده است؟

یادکرد او از مشایخ صوفیه سجستان، همچون ابوالحسن صوفی سجستانی، عثمان بن محمد سجستانی، سعید سجستانی، خواجه طغان سجستانی و خواجه ابوبکر بن عطاء سجستانی، احتمال سجستانی بودن او را تقویت می‌کند.

در مقدمه قصص الانبیاء (دستنویس پاریس، برگ ۱ پ) نسبت او «حبری» ثبت شده و بلوشه آن را «جسری» خوانده و دیگران نیز همین نسبت را درست انگاشته‌اند، و بدین ترتیب، صاحب تکملة اللطائف به همین نسبت غلط شهرت یافته است.



۱. ظاهراً سعید نفیسی نیز با استناد به گفته ارفنجنی در قصص الانبیاء آورده است که: «احمد بن منصور خجندی [؟]، کتاب تکملة اللطائف تألیف ابومحمد عبدالعزیز بن عثمان جسری را در قرن پنجم به نام قصص الانبیاء به فارسی ترجمه کرده است (تاریخ نظم و نثر، ج ۱، ص ۶۳).

«حبری» چنان که سمعانی آورده، نسبت به «حبر» است، و «حبری» کسی است که کار او مرگب نویسی، دوات سازی و خرید و فروش دوات بوده، و خود سمعانی از دانشورانی یاد کرده که پیشه آنها همین کار بوده است.^۱

ارفنجنی از او با عبارت «خواجه امام زاهد» نام برده و این توصیف، حاکی از مقام والای وی در زهد و تصوف بوده است.

تاریخ تألیف تکملة اللطائف نیست، اما با توجه به این که ارفنجنی، تاج القصص را در سال ۴۷۵ ق رقم زده، و در آن از تکملة اللطائف و عبدالعزیز حبری نام برده، بنابراین می توان گفت که این اثر ارزشمند، پیش از این تاریخ، تألیف شده است. شخصیت هایی چون سنایی، محمد غزالی، ابوعلی فارمدی که حبری در کتاب خود از آنها نام برده، همه در نیمه دوم سده ۵ ق و اوایل سده ۶ ق می زیستند، و این نکته نیز مؤید تألیف آن در سده ۵ ق است.

در منتخب تکملة اللطائف از منابعی به عنوان مرجع کتاب نام برده شده است:

محمد بن اسحق گوید (۶۶ ر). منظور کتاب الشیر والمغازی تألیف محمد بن اسحق مطلبی (۸۵ - ۱۵۰ ق) است.

سراج القلوب تألیف قطان غزنوی (ر.ک: سطور پیشین).

کتاب التواریخ تألیف الجوزی. نسب پیامبر «ص» از این کتاب نقل شده است: نقل من التواریخ الجوزی (برگ ۲۲ ر). اگر برافزوده دیگران بر متن تکملة اللطائف نباشد، این جوزی، جز ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی (۵۱۱-۵۹۷ ق) است.

کتاب زهره: قصه عکاشه^۲ اینجاست، هر کی خواهد آن قصه را بخواند، در کتاب زهره بتمامه مذکور است، آنجا طلب کند (۹۹ ر). باید غیر از کتاب الزهره تألیف ابی بکر محمد بن داود اصفهانی (درگذشته ۲۹۶ یا ۲۹۷ ق) باشد.

۱. الانساب، ج ۲، ص ۱۶۶.

۲. عکاشه نام پیرمردی بوده که در سرانجام عمر پیامبر (ص) مدعی شد آن حضرت بر او تازیانه ای زده و قصاص طلبید (در باره این واقعه، ر.ک: «تحلیل انتقادی روایت قصاص خواهی عکاشه و چرایی انتقال آن به شیعه»: زهره اخوان مقدم و بهاء الدین قهرمانی نژاد، حدیث پژوهی، سال ۱۱، ش ۲۱، بهار - تابستان ۱۳۹۸، صص ۱۹۳ - ۲۱۶).

نسخه منتخب تکملة اللطائف

دریغا که از این کتاب مستطاب، دستنویس کاملی برجای نمانده، و آن چه مانده، منتخبی بیش نیست، و نیز مطالبی که ارفنجنی در کتاب خود از آن برگرفته، و سطوری چند در قصه داود و طالوت و جالوت که منهاج سراج جوزجانی روایت است^۱.

دستنویسته منتخب تکملة اللطائف در مجموعه شماره ۱۶۹۷ کتابخانه اسعد افندی تحریر شده است. آغاز و پایان مجموعه افتاده، و آن چه مانده، شامل این آثار است: بخشی کوتاه از رساله نفس ابن سینا: این رسالت رئیس ابوعلی... گفت که این اسرار از اسرار نفس است (برگ ۱-۲ ر)، بخشی از روضة القلوب منسوب به سهروردی (برگ ۲-۱۶ پ)، المنتخب من تکملة اللطائف (برگ ۱۷-۱۰۴ پ). نقل من فضائل الاعمال: رساله ای به عربی که مؤلف آن معلوم نیست، و انجام آن افتاده و نیازمند بررسی بیشتر است (برگ ۱۰۵-۱۲۰ پ).

با توجه به این که انجامه آثار - بجز المنتخب من تکملة اللطائف - افتاده، لذا تاریخ کتابت هیچ کدام معلوم نیست، و تنها رقم تحریر کاتب در انجامه منتخب تکملة اللطائف دیده می شود: «تمت المنتخب من تکملة اللطائف فی تاریخ سنة ثلث عشر و سبعمائة».

اوراقی از آغاز و میانه منتخب تکملة اللطائف افتاده است، چنان که ادامه مطلب در برگ ۳۲ پ گسسته شده، و آن چه مانده، بخشی از قصه سلیمان (۳۳ پ - ۳۴ ر) است. از قصه جرجیس (۴۹ پ - ۵۳ ر) و پیامبر (ص) نیز اوراقی (پس از برگ ۸۰ پ، ۸۱ پ و ۸۳ پ) افتاده است.

کتابنامه

- الاسمی فی الاسماء: ابوسعید سعید بن احمد میدانی، تصحیح جعفرعلی امیری نجف آبادی، تهران، انتشارات اسوه (وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه)، ۱۳۸۲.
- الانساب: عبدالکریم السمعانی، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت، دارالجنان، ۱۹۸۸ م.
- بحر الفوائد: ناشناخته، تصحیح محمدتقی دانش پژوه، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- البلغه: ادیب یعقوب کردی نیشابوری، تصحیح مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
- تاج التراجم: شاهپور اسفراینی، تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- تاج القصص: احمد بن محمد بن منصور ارفنجنی، تصحیح سیدعلی آل داود، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۶.
- تاریخ بلعمی: ابوعلی بلعمی، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، زوآر، ۱۳۵۳.
- تاریخ ملازاده: احمد بن محمود (معین الفقرا)، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۰.
- تاریخنامه طبری: گردانیده منسوب به بلعمی، تصحیح محمد روشن، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸.
- تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری: سعید نفیسی، تهران، فروغی، ۱۳۶۳.
- ترجمه قرآن/ری: به کوشش محمد جعفر یاحقی، تهران، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، ۱۳۶۴.
- تفسیر سوراآبادی: ابوبکر عتیق نیشابوری، تصحیح سعیدی سیرجانی، تهران، نشر نو، ۱۳۸۱.
- حکیم اقلیم عشق: ی. دیروین، ترجمه مهیار علوی مقدم و محمد جواد مهدوی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸.
- دستور الجمهور فی مناقب سلطان العارفين ابویزید طیفور: احمد بن حسین بن شیخ خرقانی، تصحیح محمدتقی دانش پژوه و ایرج افشار، تهران، میراث مکتوب و انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران، ۱۳۸۸.
- دفتر روشنایی / کتاب التور (از میراث عرفانی بایزید بسطامی): محمد بن علی سهلگی، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۴.
- دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، تصحیح: ناصرالدین شاه حسینی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۸.
- دیوان لامعی گرگانی: تصحیح سید محمد دبیرسیاقی، با همکاری فرهاد قربانزاده، تهران، اشجع، ۱۳۸۹.

- دیوان مسعود سعد سلمان: تصحیح محمد مهیار، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۴۰۰.
- رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، تصحیح: محمد سرور مولایی، تهران، توس، ۱۳۷۲.
- سراج القلوب: قطان مروزی، تصحیح نامیرکارا خلیلوویچ، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۴.
- سروده‌های رودکی: پژوهش علی رواقی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۹.
- شاهنامه: فردوسی، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶.
- طبقات ناصری: منہاج سراج جوزجانی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۹.
- فرهنگنامه قرآنی: با نظارت دکتر محمدجعفر یاحقی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
- فهرست دستنویس‌های فارسی کتابخانه اسعد افندی (ترکیه - استانبول): سید محمد تقی حسینی، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، ۱۴۰۰.
- قصص الانبیاء: ابوالحسن بن الهیصم البوشنجی، تصحیح سیدعباس محمدزاده، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۴.
- القند فی ذکر علماء السمرقند: نجم‌الدین النّسفی، تحقیق یوسف هادی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
- قصص الانبیاء: احمد بن محمد بن منصور ارفنجنی، دستنویس شماره ۵۳ کتابخانه ملی فرانسه.
- کشف الاسرار: ابوالفضل میبیدی، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.
- کیمیای سعادت: محمد غزالی، تصحیح حسین خدیوچم، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- لطائف الطوائف: فخرالدین علی صفی، تصحیح احمد گلچین معانی، تهران، اقبال، ۱۳۷۸.
- لغت فرس: ابومنصور علی بن احمد طوسی، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر، ۱۳۹۰.
- مجمّل فصیحی: فصیح خوافی، تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۶.
- المروّاة: بدیع‌الزمان ادیب نطنزی، تصحیح سیدجعفر سجادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- معجم البلدان: یاقوت الحموی، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۷ م.
- منطق الطیر: عطار نیشابوری، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۵.
- مهذب الاسماء فی مرتّب الحروف والاشیاء: محمود بن عمر الزنجی السجری، تصحیح محمد حسین مصطفوی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- نزهة الکرام و بستان العوام: جمال‌الدین مرتضی محمد بن حسین رازی، تصحیح محمد شیرانی، تهران، ۱۳۶۱.
- هزار حکایت صوفیان: ناشناخته، تصحیح حامد خاتمی پور، تهران، سخن، ۱۳۸۹.

۱۷
مرا عظیمیاری امت محمدتخدم و مسکامل کوبد ثواب امانت مرا با امان
امت محمدتخدم روحانیان کروی بیان سفره و برره کوبند ثواب جماعتی
مارا بجاعتیاری امت محمدتخدم انکه خطاب عنوت حررید با اسرافیل
نواب مودتی ترا ما حیریل نواب خطاب ترا یا مسکامل نواب امانت ترا
یا سفره برره روحانیان کروی بیان نواب جماعت سمارا امت احمدازان
منسفته من ازان امت احمدده اوردہ اندکی سبب آمدن بغامبر مدینه
آن بود که ابوب الانصار کوشید در مکه بغامبر ظاهر شد پیش از آنکه
بغامبر را ببیند عاشق روی مبارک گشته بود و کفوتش ساو ط شده
بود و چشمهاش ضعیف شده بود و نتوانست رفتن چندانی آرزو کرد
که خدا تعالی بغامبر را از مکه مدینه فرسازد و سبب آمدن بغامبر
بآن غار آرزوی غمگین بود ۵ سبب آمدن آقا در آن غار
آن بود که اشارت الهی سدا بر همه علمورا بنیاد کعبه کند ابرهیم کعب
الهی بزرگ بسازم یا کوجک حق تعالی مارا فرسازد خود را حلقه کند عقدا را
حلقه انمار بنیاد را ایندازد مارا کعبه حضرت محمد صلی الله علیه و آله
داندی اجرة مشافان اذی اجرة من جم خواهد بود حق تعالی مارا وعده
داندی اجرة تو جمال مبارک محمد را خواهد شد در دران غار از ان زمان مانده بود
منتظر که جمال مبارک محمد را ببیند مارا قصه کرد که بدر اید روی مبارک محمد را
بیند تا وعده خدا بجا آید ابوبکر را خبر و قوت نبود مانع می شد از هر جا که مارا
سر میروید آورد ابوبکر آن سوراخ را بجا همه باره می کوفت می هشت کرد در اید
منم و راست خون تمشت مار بزیان حال او از دایا ابوبکر بخینلی مکن من
بدرایم جمال مبارک محمد را مشاهده کنیم با او زیانند از آنکه تکراری توای نیم ابوبکر
سخن ما را هم الفات نکرده اخر الامر ابوبکر را مار زده زهر آلود گشت بیغامبر
برزانوی ابوبکر می خفت ابوبکر از الم مار بی طاقت سدر کربست اشک چشم
ابوبکر بر روی مبارک بغامبر جکید بغامبر بیدار شد حال ابوبکر را مشاهده
کرد غمناک گشت ناگاه جبرائیل حضرت را بوییم آمد ای خدا اسلام رساند و کعب
حق تعالی در آمد و میگردد که خبوی ترا بر یاکر ابوبکر کرد اینم خبوی ببیند از در در
ابوبکر بغامبر علم جم خبوی در دهن ابوبکر انداخت زهر از تنش بدر آمد بقدره
باری تعالی مان لحظ ابوبکر خوش ملاز اعلی در غلغله اما ذندای کاشکی آن کس که



چون در آن وقت بطار آمد در وسیع بدر آمدی لر سینه ام و بطعام حجاج
یا اهل بیت النبوة احسانی کیند علی نصیب خود بدر و پیش داد
فاطمه و بر او افتت کرد کله کله و لداها و کله کله الجارته و آن شب لر سینه
کفیند و استغفر ضوا بوم الثانی من التهور و الصا و بوم الثالث کله کله
و دعوات مثل ما تقدم في الليلة الاولى روز چهارم علی دست حسن و حسین
گرفت و طسبی را آورد و ایشان از ضعفی لرزیدند رسول کعب
یا علی همان خواهی خیز تا خانه کنو شویم بر خاستند در فیند
در راه علی شدند علی کعب رسول الله چون از خانه بیامدیم در خانه
هوا نبود از ما تولات کن از فضل بگر عالی یومید بیستیم کی چیر
بدینار از من از پیش برفیم و فاطمه را کعب بر زرت همان آمد فاطمه
گوید آن لرستی و بیمار لرزیدن جمله فرا هوش لر دم و طهارت کردیم
و نماز کردیم کعب الهی دانی کی حال من چگونه است و رسول تو همان
آمد چون سوز از محراب بر آورد طبعی رطبه بدام ایخانها ده در پیش
رسول بنهادیم و می خوردیم رسول کعب الحمد لله کی ملک عالی اولاد
مرا در دنیا همان داد کی بریم را رطبا جنیا سالی بدر سوزای آمد
و سوزا لر در رسول و بر آرد کرد و کعب را بلبل سوزای در خواهد کی طعاع
حسنت خورد تا انشور و وزخ بل و نوسند حکاست ابو نواسر حخته
و سزاده او را خواب دید که با قول الله تک قال رحمتی بثلک ایات انشاءت تحت
و سادتی فطنت فاذا فیه هذه الایات انی احب ابنا حفص و شیعته کما احببتنا
صاحب الخار و وفور رضیت علیا بعد جهم و ما رضیت لعقل الشیخ علی الذارده
کلا الصواب عندی قلوبه علی و علی کعبی لهذا القول من عارده ان کنت تعلم انی کون
احبهم و الا لوجهک فاعنقنی من النار اطم بم ابوتار چون امام بود در حرم
ماه بود عثمان چون بیرون بود علی چون سستانه بود میوه بافتاب نختنه بود
ابو بکر جای سید بایمان عمر ارشته شد بایمان عثمان جوس سید بایمان علی
از بلای دشمنان سید بایمان کعبه بو بکر چون امیر بود ظاهر و باطنش با عمر چون
زینت بود سترش بو بکر ترا از علانیت عثمان چون طور سیدین بود ظاهرش محمود
اراسته و باطنش جشمها اب از استنه علی چون شهر مکه بود هر که در مکه
شد از عبد اب بکن سید هر که علی را دوست داشت از عذاب ملک عالی امن شد
بیت المنتخب من تکملة اللطائف تاریخ سده شش و بیستم ساله و معلت علی